

تثلیث

آرمان رشدی

تثلیث شاید بحث‌انگیزترین موضوع مسیحیت باشد. مسیحیان آن را درست درک نمی‌کنند و غیرمسیحیان به آن حمله می‌کنند. مسیحیان می‌گویند که تثلیث را باید با دل درک کرد نه با عقل و غیرمسیحیان آن را خلاف عقل و منطق می‌دانند. بعضی از مسیحیان برای درک آن و اثباتش به دیگران، متوسل به توضیحات ریاضی و اشکال هندسی و تشریحات علمی می‌شوند.

آیا اعتقاد به واحد بودن خدا مسأله‌ای را در خصوص ذات خدا حل می‌کند؟

اساساً چرا باید چنین مُعضلی مطرح باشد که برای اثباتش لازم باشد اینقدر تلاش کرد؟ چرا باید ثابت کرد که سه شخصیت یا سه اُنوم تثلیث یک خدای "واحد" را تشکیل می‌دهد؟ مگر اعتقاد به واحد بودن خدا مسأله‌ای را در خصوص ذات خدا حل می‌کند؟ یعنی اگر ثابت شد که خدا از لحاظ عددی "یکی" است، همه چیز درباره او قابل درک می‌شود؟! نازه ممکن است کسی بپرسد یکتا بودن خدا یعنی چه؟ مثلاً اگر کسی بگوید "فلان کس یگانه و یکتاست"، همه مسائل در خصوص او حل شده است؟ آیا "یکتا بودن فلان کس" به این معنی است که او یک تکه گوشت به صورت "توپ" است و در درون خودش هیچ تقسیم‌بندی و اعضای مختلف ندارد؟!

این سؤالات به خودی خود، مسأله را روشن می‌سازد. وقتی می‌گوییم فلان کس یکتاست یا یکی است، طبیعی است که منظورمان این نیست که وجود آن شخص فاقد دست و پا و اندام‌ها و اعضای مختلف است، بلکه منظور این است که او دارای "اراده" و "هویت" واحد است و نظیر او نیست؛ یعنی اینکه تمام اندام‌ها و اعضای او در یک مسیر و در جهت تحقق یک هدف فعالیت می‌کنند. همین امر در خصوص خدا نیز صادق است.

آیا اساساً انسان قادر است وجود خالق خود را دقیقاً ادراک کند؟

اما در اینجا یک سؤال دیگر مطرح می‌شود. آیا تصور می‌کنید اساساً مغز ۱۴۰۰ گرمی انسان، و تفکر و درک محدود او، قادر است وجود خالق خود را ادراک کند؟ تا چه برسد به اینکه آن را "به‌درستی" و با "دقت علمی" تعریف و توصیف کند؟ آیا یک پشه می‌تواند به

وجود انسان آگاهی و شعور داشته باشد و بعد هم بتواند آن را برای سایر پشه‌ها توصیف و تشریح کند؟

انسان هیچگاه نخواهد توانست به چگونگی و ماهیت وجود خالق خود وقوف و آگاهی بیابد. اما خالق خود را تا آنجا که برای درک انسان مقدور بوده، شناسانده است. همانطور که یک شخص بالغ به هنگام توضیح یک مطلب پیچیده به یک کودک، می‌کوشد موضوع را در چارچوب درک و فهم طفل و در قالب کلمات قابل درک او تشریح کند، خدا نیز در مورد بشر همین شیوه را به کار برد. کلمات و اصطلاحاتی که خداوند در کتاب مقدس برای معرفی خود به کار برده، الزاماً دقیقاً عین ماهیت او را بر ما آشکار نمی‌کند. ما فقط "سایه‌ای" از وجود مبارک او را می‌توانیم بشناسیم. مهم‌تر از همه، باید این واقعیت را بپذیریم که آگاهی ما از وجود خدا بسیار محدود است. او فقط آن مقدار از وجود خود را بر ما آشکار فرموده که ما قادر به درکش بودیم و لازم بود بدانیم.

اما جالب اینجاست که کلمه یا اصطلاح "تثلیث" اساساً در کتاب مقدس به کار برده نشده است. کلمه یونانی مترادف با تثلیث، اولین بار توسط تئوفیلوس، اسقف انطاکیه، به کار برده شد. هدف او این بود که خدا را آنطور که در کتاب مقدس معرفی شده، به فیلسوفان بت‌پرست بشناساند. در نتیجه، طبیعی است که سعی ما نباید این باشد که اصطلاح "تثلیث" را درک یا تشریح کنیم، بلکه باید تعلیم کتاب مقدس را درباره ذات و وجود خدا درک کنیم. باید به تمام قسمت‌های کتاب مقدس رجوع کنیم تا ببینیم راجع به خالق چه می‌گوید.

پسر یگانه در آغوش پدر

آنچه که از کتاب مقدس به روشنی استنباط می‌شود، وجود یک خدای آفریدگار است. این آفریدگار، یکتاست و شریک و هم‌تا ندارد. در کتاب آسمانی تصریح شده که این خدا برای انسان "نادیدنی" است. اما در عهدعتیق اشاراتی هست که بعضی از انسان‌ها، صورت و شباهتی از "همین" خدای نادیدنی را دیده‌اند. از این بخش‌ها از عهدعتیق روشن است که گرچه "آن" خدای نادیده در مکان بلند خود در آسمان قرار دارد، صورتی قابل رؤیت از او بر بشر ظاهر شده و با او سخن گفته است، در عین حال که این صورت قابل رؤیت، هم‌ذات با آن وجود نادیدنی می‌باشد.

اما در عهدجدید این مسأله بسیار روشن و واضح می‌گردد. از انجیل یوحنا باب اول، آیات ۱ تا ۱۸ روشن است که وجود متبارکی هست به‌نام "پدر". در آغوش این "پدر" وجود دیگری هست به‌نام "پسر یگانه" (آیه ۱۸). همانطور که هر فرزندی از زن والدین خود می‌باشد و همه خصوصیات فیزیکی و روانی آنان را به ارث می‌برد، این "پسر یگانه" نیز تمام خصوصیات "پدر" را به ارث برده است و در اصطلاح الهیاتی، "هم‌ذات" با اوست. پدر و پسر از یک ذات هستند؛ یعنی هر دو به یک اندازه از ذات الهی برخوردار هستند. به‌علاوه، طبق همین آیه ۱۸، می‌دانیم که این "پسر یگانه" وظیفه داشته که آن "خدای نادیده" را بر بشر آشکار سازد.

اما از همین آیه ۱۸ یک نکته مهم دیگری در خصوص تثلیث کشف می‌کنیم. در این آیه آمده که «پسر یگانه در آغوش پدر است». این عبارت کاملاً روشن می‌سازد که پدر و پسر از نظر عددی دو نیستند، بلکه یک هستند. پسر در آغوش پدر است، یعنی جزئی از وجود اوست، در اوست، و از او جدا نیست. گرچه از یکدیگر متمایز و قابل تشخیص هستند، اما دو نیستند، کما اینکه خداوند ما نیز خود فرمود که «من و پدر یک هستیم»، و یا جای دیگر فرمود: «من در پدر هستم و پدر در من است» (یوحنا ۱۴:۱۱).

در رساله به عبرانیان نیز به ذات الهی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «آن پسر فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می‌دارد...» (عبرانیان ۱:۳، انجیل شریف). پسر فروغ جلال خداست، یعنی اشعه و درخشش جلال خداست. همانطور که اشعه و نور خورشید از خورشید جدا نیست، پسر نیز از پدر جدا نیست. در ضمن می‌فرماید که پسر مظهر کامل وجود خداست؛ یعنی هر چه که خدا بود، او نیز بود.

همین آیه و نیز آیات ۱ تا ۳ از باب اول انجیل یوحنا به یک نکته دیگر درباره خدای پدر و پسر اشاره می‌کنند. و آن این است که پسر از جانب خدای پدر، عامل آفرینش بوده است. به عبارت دیگر، خدای پدر، این فکر کل، طرح آفرینش را ریخته، و پسر از جانب او این طرح را اجرا کرده است.

این "پسر یگانه" که فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست، در مقطع خاصی از زمان، از "آغوش پدر" به این جهان آمد، "جسم گردید" و برای مدتی معین «میان ما ساکن شد»

(یوحنا ۱:۱۴) تا «پس از آنکه آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید، در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی نشست» (عبرانیان ۱:۳).

درواقع، عیسی، پسر یگانه پدر، برای مدتی از آغوش پدر جدا شد، به این جهان آمد و باز جهان را گذارد و به آغوش پدر بازگشت. در همه حال، حتی زمانی که پسر یگانه در جسم، در این جهان بود، خدای پدر، این فکر کل، در آسمان بر کرسی اقتدار نشسته بود و همه چیز را تحت کنترل داشت.

حال، اگر به این شکل به مسأله تثلیث و پسر خدا بودن عیسی بنگریم، مسأله کمی ساده‌تر از اثبات فلسفی خود تثلیث می‌گردد. یک خدا هست، پسر در آغوش اوست و روح القدس نیز روح اوست، همانگونه که روح انسان چیزی جدا از وجود او نیست. پس سه خدا وجود ندارد. پدر و پسر و روح القدس هر سه، وجود یک خدای واحد را تشکیل می‌دهند.